



درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: عام و خاص
موضوع جزئی: مسائل - مسئله دوم: اجمال مخصص - مقام دوم: شبهه مصداقیه -
تنبیه دوم: احراز مصداق با اصل در شبهه مصداقیه - ادامه بررسی
کلام محقق خراسانی - کلام محقق عراقی و بررسی آن

سال سیزدهم
جلسه: ۵۷

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در استصحاب عدم ازلی بود که محقق خراسانی با استناد به آن هم درصدد اثبات حکم عام برای فرد مشکوک بود و هم به کمک آن می‌خواست مصداق مشتبه را احراز کند. ایشان گفتند به مدد استصحاب و همچنین استصحاب عدم ازلی هم می‌توانیم فرد مشتبه را احراز کنیم و هم می‌توانیم آن را مشمول دلیل عام قرار دهیم. گفتیم باید این سخن مورد رسیدگی قرار بگیرد. رسیدیم به اینجا که دو تصویر برای استصحاب عدم ازلی می‌توانیم بیان کنیم. تصویر اول مورد مناقشه قرار گرفت، تصویر دوم نیز یک اشکالش بیان شد.

ادامه بررسی کلام محقق خراسانی

اشکال دوم

این استصحاب اصل مثبت است و اصول عملیه نمی‌توانند لوازم عقلی و عادی خودشان را اثبات کنند. حال چرا و چگونه این استصحاب مثبت خواهد شد؟ توضیح مطلب:

اگر بخواهیم قضیه سالبه‌ای که قبل از وجود و ولادت مرأه داشتیم که یک قضیه سالبه به انتفاء موضوع بود، امتداد دهیم و تا زمان وجود موضوع ثابت کنیم، باید ببینیم آن زنی که هنوز پا به عرصه وجود نگذاشته بود و لذا قرشیه محسوب نمی‌شد، الان که موجود شده، چرا باز هم قرشیه محسوب نمی‌شود؟ بالاخره رابطه بین این زنی که موجود شده و عدم قرشیه بر چه اساسی پدید آمده؟ اگر گفته شود که به طور کلی بین عدم قرشیه و بین این زن هیچ رابطه‌ای پدید نمی‌آید، معنایش این است که نقش این مخصص یک نقش بی‌فایده و لغو است، کأنه این مخصص که برای این آمده است که در اراده جدی و تطابقش با اراده استعمالی تصرفی کند کأنه کاری انجام نداده و هیچ موضوعی برای این دلیل پدید نیامده است.

اگر هم گفته شود که ما عدم قرشیه را از قبل از ولادت ثابت می‌کنیم و آن را استمرار می‌دهیم تا زمانی که این زن موجود می‌شود و آنگاه بعد از وجود، بین مرأه و عدم قرشیه یک ارتباطی پدید می‌آید، آنگاه سؤال می‌شود که منشاء پیوند و ارتباط بین عدم قرشیه و مرأه موجوده چیست؟ حاکم به این ارتباط کیست؟ چه کسی حکم کرده حال که این زن موجود شده، باز هم قرشی نیست؟ قبلا نبود، الان هم نیست. تنها کسی که می‌تواند این ارتباط را ایجاد کند و حکم به پیوند این دو بدهد عقل است. عقل وقتی می‌بیند این زن قبل از آنکه موجود شود از باب اینکه موضوعش منتفی بود، قرشیه نبود، حال که این زن حیات پیدا کرده و موجود شده قهرا

باز هم قرشیة نیست. عقل حکم می‌کند به اینکه این زن الان بعد از وجود هم قرشی نیست، (زیرا می‌بیند سبب و دلیل و منشاء برای آن پیدا نشده) چون قبلاً متصف به قرشیة نبود، حالا اگر بخواهیم عدم اتصاف را برای او ثابت کنیم، این به کمک عقل است، عقل است که حکم می‌کند به عدم اتصاف قرشیة. زیرا وقتی می‌بیند مرأه محرز شد و می‌بیند قبل از ولادت قرشی نبود و الان هم چیزی که سبب قرشیة او شود پدید نیامده، لذا حکم می‌کند به اینکه این مرأه قرشیة نیست. پس اگر عدم قرشیة مرأه در این زمان به کمک عقل ثابت شود، این اصل مثبت خواهد بود. هر اصل عملی مثل استصحاب فقط می‌تواند لوازم شرعی خودش را ثابت کند، ولی لوازم عادی و عقلی خودش را دیگر نمی‌تواند اثبات کند، بنابراین استصحاب عدم قرشیة طبق تصویر دوم اصل مثبت است و اصل مثبت نیز حجت نیست.

بنابراین هیچ یک از دو تصویر استصحاب عدم ازلی در مانحن فیه نمی‌تواند جریان پیدا کند.

نتیجه

محقق خراسانی گفتند هم استصحاب متعارف و هم استصحاب عدم ازلی جریان پیدا می‌کند و نتیجه‌اش دو مطلب است: اینکه به کمک این دو استصحاب هم می‌توانیم فرد مشتبه را احراز کنیم و هم می‌توانیم حکم عام را شامل آن قرار دهیم. نتیجه بررسی ما و اشکال به محقق خراسانی این شد که ما با یک بخشی از کلام ایشان موافقیم و با یک بخشی از کلام ایشان موافق نیستیم. اگر حالت سابقه متیقنه وجود داشته باشد، اینجا استصحاب جریان پیدا می‌کند، اگر مثلاً حالت سابقه عدم فسق برایمان یقینی باشد، الان که شک در فسق این فرد می‌کنیم می‌توانیم عدم فسق او را استصحاب کنیم، بعد از استصحاب هم این فرد مشکوک احراز می‌شود و از مشتبه بودن خارج می‌شود یعنی دیگر عنوان فاسق بر آن منطبق نیست و می‌شود مصداق از مصادیق عام، یعنی با کمک استصحاب موضوع عام را در مورد این شخص احراز می‌کنیم. به دنبال آن نیز حکم عام را در موردش پیاده می‌کنیم. پس این فرد مشتبه با استصحاب در صورتی که حالت سابقه یقینیه باشد، می‌شود مصداق عامی که مراد جدی است، می‌شود مصداق عالمی که عنوان خاص بر آن منطبق نیست، یعنی اتصافی که عام بعد از تخصیص پیدا می‌کند و لذا بر فرد مشتبه منطبق می‌شود، یعنی می‌شود «العالم الذی لیس بفاسق».

دقت کنید همانطور که محقق خراسانی گفتند، مخصص باعث انقلاب در موضوع عام نمی‌شود، موضوع عام را از این جهت مضیق می‌کند، می‌گوید عالمی که عنوان فاسق بر او منطبق نباشد، (نه به نحو قضیه معدوله، «العالم الغیر الفاسق») در حالیکه عالم بودنش برای ما بالوجدان ثابت است و با استصحاب معلوم شده عنوان فاسق بر آن منطبق نیست، قهراً حکم عام شامل این فرد می‌شود. یعنی در این بخش ما با محقق خراسانی موافقیم.

اما اگر این فرد مشتبه و مشکوک حالت سابقه یقینیه نداشته باشد، محقق خراسانی از راه استصحاب عدم ازلی همان دو نتیجه‌ای که از استصحاب متعارف گرفتند، اینجا نیز آن را ثابت می‌دانند، اما ما عرض کردیم استصحاب عدم ازلی در اینجا جریان پیدا نمی‌کند و به تعبیر دقیق‌تر اساس استصحاب عدم ازلی مورد شبهه و تردید قرار می‌گیرد.

پس اشکال ما به محقق خراسانی معلوم شد و تفاوت این نظر با نظر محقق خراسانی نیز بیان شد.

ما همان ابتدا در تنبیه دوم گفتیم انظار در اینجا مختلف است. یکی از کسانی که در این باره اظهار نظر کرده محقق عراقی است.

کلام محقق عراقی

ایشان به طور کلی در مقابل محقق خراسانی قرار گرفته و می‌فرماید استصحاب در اینجا تنها می‌تواند به احراز مصداق کمک کند و نمی‌تواند فرد مشتبه را مشمول حکم عام قرار دهد و این هم در فرضی است که حالت سابقه یقینیه وجود داشته باشد و هم جایی که حالت سابقه یقینیه وجود ندارد، مثلا در همین مثال معروف وقتی «لا تکرّم الفساق من العلماء» می‌آید با آمدن دلیل مخصص طبیعتا یک تغییری به تعبیر ایشان ایجاد می‌شود. اگر خاطرتان باشد ما قبلا هم گفتیم ایشان نظرش این است که باب عام خاص با باب مطلق و مقید متفاوت است، مبنای ایشان را قبلا توضیح دادیم و همانجا مورد اشکال قرار دادیم. ایشان به طور کلی در باب تخصیص دلیل عام به مخصص معتقد است، مخصص هیچ تصرفی در دلیل عام نمی‌کند، چه در مرحله ظهور و چه در مرحله اراده استعمالی و چه در مرحله تطابق بین اراده استعمالی و اراده جدی. کرارا اینجا ذکر کردیم که برای اینکه یک دلیل افاده عموم کند سه مطلب باید روشن شود:

۱. لفظ در معنای خودش ظهور داشته باشد و پای اجمال و ابهام در کار نباشد.
۲. متکلم در مقام استعمال همین معنای ظاهر را اراده کرده باشد و لفظ را در همین معنا استعمال کرده باشد.
۳. همان معنای ظاهر استعمال شده مراد جدی متکلم هم باشد. به عبارت دیگر تطابق بین اراده استعمال و اراده جدی وجود داشته باشد.

اگر این سه مسئله تحقق پیدا کند، دلیل افاده عموم می‌کند و در عموم حجیت دارد.

محقق خراسانی و بسیاری فرموده بودند که با آمدن دلیل مخصص در این مرحله سوم تصرف می‌شود. یعنی مخصص وقتی که می‌آید اعلام می‌کند که بین اراده استعمالی و اراده جدی تطابق نیست. یعنی متکلم درست است که لفظ عام را استعمال کرده، اما مراد جدی او غیر خاص است. ولی محقق عراقی می‌فرماید حتی در این مرحله سوم نیز مخصص هیچ تصرفی نمی‌کند، یعنی در موضوع هیچ تغییری پیدا نمی‌شود، نه در ظهورش در عموم و نه در مراد استعمالی متکلم و نه در مراد جدی.

ان قلت: اگر اینچنین است پس آمدن خاص چه فایده‌ای دارد؟ اگر هیچ تصرفی در آن سه مرحله اساسی مربوط به حجیت دلیل عام تصرف نمی‌کند و هیچ تغییری ایجاد نمی‌شود، پس دلیل خاص چه نقشی دارد؟ اصلا چه تأثیری در دلیل عام می‌گذارد؟

قلت: ایشان معتقد است دلیل خاص چون از دلیل عام اقوی است (یا به دلیل اظهر بودنش که قهرا دلیل اظهر بر ظاهر مقدم است یا به دلیل قرینه بودنش نسبت به دلیل عام که قرینه بر ذو المقدمه تقدم دارد.) باید به آن عمل شود. لکن و این خود نقش مهمی است که ما باید به دلیل خاص عمل کنیم. وقتی به دلیل خاص می‌خواهیم عمل کنیم آن افرادی که فاسق هستند قهرا واجب الاکرام نیستند، آن افرادی که عادل هستند قطعا واجب الاکرام هستند، اما در مورد فرد مشکوک الفسق، با استصحاب نمی‌توانیم این شخص را مشمول حکم عام قرار دهیم. تنها چیزی که با آمدن خاص ثابت می‌شود این است که فردی که فاسق است حرمت اکرام دارد. حال اگر ما استصحاب کردیم عدم فسق یک شخص را، نهایتش این است که این موضوع و مصداق احراز می‌شود و حکم خاص در مورد آن جاری نمی‌شود، اما اینکه حکم عام در موردش جاری شود، استصحاب نمی‌تواند چنین مطلبی را ثابت کند.

نتیجه این می‌شود که مثلا اگر زید حالت سابقه یقینیه عدم فسق داشت و ما شک داریم که الان فاسق است یا خیر؟ استصحاب می‌کنیم عدم فسق زید را. با این استصحاب زید دیگر حرمت اکرام ندارد، یعنی دلیل خاص شاملش نمی‌شود زیرا موضوع را احراز کردیم و با اجرای اصل این فرد از مشتبه بودن خارج شد و معلوم شد «زید لم یکن فاسق». اما زیدی که لم یکن فاسقا، آیا وجوب

اکرام هم دارد یا نه؟ ایشان می‌گویند با استصحاب نمی‌توانیم این را ثابت کنیم. خاصیت دلیل خاص فقط این بود که خودش ملاک عمل قرار بگیرد، اما اینکه دلیل عام شامل این فرد مشتبه و مشکوک شود، این قابل استفاده نیست.

همچنین ایشان خروج بعضی از افراد از دلیل عام را تشبیه می‌کند به موت بعضی از افراد. همانطور که اگر «اکرم العلماء» صادر شود و در این میان تعدادی از عالمان از دنیا بروند هیچ تأثیری در این دلیل عام ندارد و نه موضوعش و نه عنوانش تغییر نمی‌کند، (سه نفر بودند که از دنیا رفتند، آنها خارج شدند، موضوع همان موضوع است و هیچ تضییق و تقییدی نیز در او پدید نیامده است). اینجا نیز وقتی مخصص می‌آید باعث نمی‌شود که دایره عام تضییق شود، وقتی تضییق نشد و مسئله تطابق اراده جدی و استعمالی آسیب ندید، پس موضوع عام همان موضوع گذشته است و الان در مورد این فرد ما شک داریم که حکم عام ثابت می‌شود یا خیر؟ به چه دلیل ما به عموم عام اخذ کنیم و حکم عام را شامل این فرد بدانیم؟ استصحاب فقط توانسته این فرد را از نظر موضوعی احراز کند که این عنوان خاص بر او منطبق نیست اما شمول حکم عام را استصحاب نمی‌تواند ثابت کند.^۱

بررسی کلام محقق عراقی

دو اشکال به محقق عراقی وارد است:

اشکال اول

فرق بین اینکه گفته شود دلیل خاص چون اقوی است باید به آن عمل شود و بین این مطلبی که محقق خراسانی و ما گفتیم چیست؟ محقق خراسانی فرمودند دلیل خاص در تطابق بین اراده جدی و استعمالی تصرف می‌کند (در مرحله سوم) ما نیز این را اجمالاً قبول کردیم. این تصرف یعنی دایره موضوع را تضییق می‌کند، می‌گوید منظور از وجوب اکرام علماء یعنی علمایی که عنوان خاص و فاسق بر آنها منطبق نیست. ایشان که می‌گویند ما به دلیل خاص عمل می‌کنیم آیا غیر از این است؟ به عبارت دیگر این دو مطلب با هم قابل جمع شدن نیستند، از یک طرف بگوییم دلیل خاص چون اقوی است به آن عمل می‌شود و از یک طرف هم بگوییم دلیل خاص هیچ تصرفی در تطابق بین اراده جدی و اراده استعمالی نمی‌کند. بله، ما هم می‌گوییم آمدن خاص موجب پیدا شدن یک عنوان برای موضوع عام نمی‌شود، اما حداقل تضییق که می‌کند، حداقل این است که معلوم می‌کند که آن موضوع عام، متصف به یک وصفی شده «العالم الذی لا ینطبق علیه عنوان الفاسق» نه به نحو اینکه «لا فاسق» موضوع دلیل عام باشد که بشود قضیه معدوله. بالاخره اینکه با آمدن دلیل خاص موضوع عام معنای مضیقی پیدا می‌کند، قابل انکار نیست. این حرفی است که محقق خراسانی می‌زند. محقق عراقی هم می‌گوید: این هیچ تغییری در موضوع عام ایجاد نمی‌کند، تنها چون اقوی است ما باید به آن عمل کنیم. عمل کنیم یعنی چه؟ نمی‌شود از یک طرف بگوییم ما به خاص عمل می‌کنیم و از یک طرف هم بگوییم این خاص هیچ تأثیری در عام ندارد. این دو مطلب با هم قابل جمع نیست. این اشکال اول بود که مهمترین اشکال به محقق عراقی نیز همین است.

اشکال دوم

اشکال دوم مربوط به قیاس تخصیص به باب انعدام بعضی از افراد مثل موت انسان‌ها است. ایشان گفتند تخصیص مثل این است که چند فرد از افراد عام از بین بروند، مثلاً سه نفر از عالمان از دنیا بروند. آیا در باب موت و انعدام برخی از افراد عام هیچ توهم

^۱ نه‌ایه الافکار، ج ۱، ص ۵۱۸.

می‌شود که موضوع دلیل عام محدود شده؟ نه، اینجا نیز همینطور است. وقتی تخصیص تحقق پیدا می‌کند، گانه مثل این می‌ماند که بعضی از افراد عام از دایره عام خارج شدند.

اشکال این است که این قیاس مع الفارق است. در باب موت بعضی از افراد و انعدام آنها در حقیقت موضوع منتفی می‌شود، یعنی بعضی از افراد به طور کلی از دایره موضوع خارج می‌شوند، اما در باب تخصیص فرض این است که موضوع از بین نرفته، آنچه که منتفی شده حکم است. پس فرق است بین باب تخصیص و بین انعدام بعض افراد عام، آنجا موضوعی وجود ندارد ولی اینجا موضوع وجود دارد.

لذا مجموعاً فرمایش محقق عراقی نیز قابل قبول نیست.

بحث جلسه آینده

کلام محقق نایینی.

«والحمد لله رب العالمین»